

درس یکم

چشمه و سنگ - خلاصه دانش‌ها

ادبیات
فارسی
دهم

واژگان

ستایش: به نام کردگار	چشمه و سنگ	لاجوردی، آبی رنگ؛ در متن درس، مقصود از «پرده نیلوفری»، آسمان لاجوردی است.
افلاک: آسمان‌ها، جمع فلک	غفله زن: شور و غوغاکنان	همسری: برابری
پیدا کرد: آفرید	تیزپا: شتابنده، سریع	نمط: روش، نوع
فضل: بخشش، کرم، نیکویی	معرکه: میدان جنگ، جای نبرد	مبدأ: محل شروع
رحمت: لطف و مهربانی	یکتا: بی نظیر	بحر: دریا
رزاق: روزی دهنده	گلبن: بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل	سهمگن: مخفف سهمگین: ترسناک
خلاق: بسیار آفریننده	صحرا: دشت هموار، هامون، در اینجا: دشت سرسبز	نادره: بی نظیر، بی مانند
زهی: آفرین	شکن: پیچ و خم زلف	نعره: فریاد
کام: سقف دهان، مجازاً دهان، زبان	گهر: مخفف گوهر، مروارید	زهرة: کیسه صفر
حقیقت: حقیقتاً، به طور واقعی	خجلی: شرم، خجالت کشیدن	راست: درست
رخسار: چهره	گریبان: یقه لباس	یله: آزاد، رها
فروغ: پرتو، روشنایی	حامل: حمل کننده، دارنده	هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم
عجایب: شگفتی‌ها، چیزهای شگفت‌آور و پیرایه: زیور	برازندگی: شایستگی لیاقت	ورطه: زمین پست، مهلکه، هلاکت
بدیع، جمع عجیب	پرتو: نور	خیره: سرگشته، حیران، فرומانده، لجوج، بیهوده
شوق: میل شدید	بن: ته، انتها، در اینجا: زیر نیلوفری: منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر،	گنج حکمت: خلاصه دانش‌ها
جان: روح (جان جان: روح بخش موجودات، اصل هر چیز)		خصلت: خوی، اخلاق

ستایش: به نام کردگار

تاریخ ادبیات

یکی از آثار منظوم عطار نیشابوری: الهی نامه

قالب الهی نامه: مثنوی

به نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک

«با نام آفریننده هفت آسمان (جهان هستی) آغاز می‌کنم که حضرت آدم را از مثنی خاک آفرید. (مفهوم: آغاز با نام خدا / آفرینش)»
● مجاز: کف = ممیز از مقدار کم / تضاد: افلاک و خاک / در مصراع اول فعل به قرینه معنوی حذف شده است.

الهی، فضل خود را یار ما کن ز رحمت، یک نظر در کار ما کن

«خدایا، فضل و بخشش خود را یار و همراه ما قرار بده و از روی رحمت و لطف به کار ما توجه و عنایتی بکن. (مفهوم: درخواست لطف و عنایت از خدا)»

تویی رزاقی هر پیدا و پنهان / تویی خلاق هر دانا و نادان

«توروزی دهنده تمام موجودات، آشکار و پنهان، هستی و تو آفریننده همه آفریده‌ها، از دانا و نادان، هستی. (مفهوم: رزاق بودن خدا / آفریننده بودن خدا)»
● تضاد: پیدا و پنهان - دانا و نادان / تناسب: رزاق و خلاق

زهی گویا ز تو، کام و زبانم / تویی هم آشکارا، هم نهانم

«چه خوش است که زبان و دهانم از لطف تو گویا شده و تمام آشکار و پنهان وجود من تو هستی. (مفهوم: لطف و عنایت خدا)»
● تناسب: گویا، کام و زبان / مجاز: کام «مباز از» دهان و زبان - آشکار و پنهان من «مباز از» کل وجود / تضاد: آشکارا و پنهان / زهی: شبه جمله و معادل یک جمله است.

چو در وقت بهار آبی پدیدار / حقیقت، پرده برداری ز رخسار...

«وقتی که در فصل بهار آشکار می‌شوی و حقیقتاً چهره خود را نشان می‌دهی... (مفهوم: تجلی زیبایی خداوند در پدیده‌های جهان هستی / عرفا معتقدند که جمال و زیبایی خداوند در پدیده‌های جهان هستی نمایان می‌شود و فصل بهار اوج آشکار شدن زیبایی خداوند در طبیعت است.)»
● کنایه: پرده برداشتن از... «کنایه از» نشان دادن

فروغ رویت اندازی سوی خاک / عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک

«پرتو نور چهره‌ات را بر طبیعت می‌تابانی و نقش و نگارهای شگفتی را در طبیعت به وجود می‌آوری. (مفهوم: پرتو جمال الهی باعث زیبایی آفرینش است)»
● اضافه استعاره: فروغ رویت / مجاز: خاک «مباز از» طبیعت و جهان هستی / استعاره: نقش‌ها «استعاره از» زیبایی‌های طبیعت (گل‌ها و گیاهان) / فروغ: مفعول / «ت» در «رویت»: مضاف‌الیه

گل از شوق تو خندان در بهار است / از آتش رنگ‌های بی‌شمار است

«گل از شوق دیدار تو در فصل بهار، خندان و شکوفا شده و به همین خاطر رنگ‌های بی‌شمار دارد. (مفهوم: تجلی جمال خداوند در پدیده‌ها / فراگیر بودن عشق الهی در جهان هستی)»
● تشخیص: خندان بودن گل / کنایه: خندان شدن گل «کنایه از» شکفتن گل / حسن تعلیل: علت خیالی که برای رنگ‌های بی‌شمار گل آورده شده است. / جهش ضمیر: ضمیر «ش» مضاف‌الیه «رنگ‌ها» است و پس از واژه «بی‌شمار» قرار می‌گیرد. (رنگ‌های بی‌شمارش)

هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی / یقین دانم که بی‌شک، جان جانی

«من تو را هر چه توصیف کنم تو بیشتر از آن هستی و یقین می‌دانم که تو اصل و وجودبخش روح هستی. (مفهوم: قابل توصیف نبودن خدا / ایمان به آفرینندگی خدا)»
● جناس: آن، جان

نمی‌دانم، نمی‌دانم، الهی / تو دانی و تو دانی، آنچه خواهی

«خدایا من هرگز نمی‌دانم و تنها تو می‌دانی آنچه را که می‌خواهی. (مفهوم: دانای مطلق بودن خدا / نادانی انسان نسبت به خواست و مشیت خدا)»
● واج‌آرایی: تکرار مصوت «ی»

چشمه و سنگ

تاریخ ادبیات

یکی از آثار نیما یوشیج: شعر «چشمه و سنگ»

قالب: مثنوی

www.my-dars.ir

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا / غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزیا

«چشمه‌ای از سنگی جدا شد و غرّش کنان با خودنمایی به سرعت حرکت کرد. (مفهوم: سرعت و خودنمایی و غرور چشمه)»
● کنایه: چهره‌نما «کنایه از» خودنمایی کننده / تیزیا «کنایه از» شتابان / تشخیص: چهره‌نمایی و تیزیایی چشمه

گاه به دهان، برزده کف چون صدف

گاه چو تیری که رود بر هدف

«گاهی به خاطر سرعت مانند صدف دهانش کف آلود می‌شد و گاهی مانند تیری بود که به سرعت به سوی هدف می‌رود. (مفهوم: توصیف سرعت چشمه)»
 ● تشبیه: چشمه «مانند» صدف و تیر/ تشخیص: نسبت دادن دهان به صدف و چشمه / جناس: صدف و هدف / تناسب: دهان و صدف - تیر و هدف

گفت: درین معرکه، یکتا منم

تاج سر گلبن و صحرا، منم

«گفت: من در این میدان یگانه و بی‌نظیرم و مانند تاج، زینت بخش بوته گل و دشت (طبیعت) هستم. (مفهوم: خودستایی و غرور)»
 ● تشبیه: چشمه «مانند» تاج / مجاز: تاج «مماز از» زینت / کنایه: تاج سر بودن «کنایه از» مایه بزرگی، افتخار و زیبایی

چون بدوم، سبزه در آغوش من

بوسه زند بر سر و بر دوش من

«وقتی می‌دوم سبزه‌ها در آغوش من - به نشانه عزیز بودنم - بر سر و کتف من بوسه می‌زنند. (مفهوم: خودستایی)»
 ● کنایه: بوسه زدن «کنایه از» عزیز و دوست داشتنی شمردن / اضافه استعاری و تشخیص: آغوش من (آغوش سبزه) / تشخیص: بوسه زدن سبزه / جناس ناقص: بر و سر

چون بگشایم ز سر مو، شکن

ماه بیند رخ خود را به من

«وقتی پیچ و خم موهایم را باز می‌کنم، ماه چهره خود را در من می‌بیند. (مفهوم: خودستایی، انعکاس ماه در آب آرام، شاعر چشمه پراز موج را مانند انسانی با موهای پرچین و شکن تصور کرده که با آرام شدن، چین و شکن موهایش را باز می‌کند و مانند آینه‌ای می‌شود که ماه چهره خود را در آن می‌بیند.)»
 ● استعاره: چین و شکن «استعاره از» موج / استعاره و تشخیص: ماه رخ خود را می‌بیند. (رخ خود) / مراعات نظیر: سر، مو، شکن

قطره باران که در افتد به خاک

زو بدمد بس گهر تابناک

«قطره بارانی که بر زمین می‌افتد، از آن مروارید درخشانی به وجود می‌آید. (مفهوم: تواضع باعث عزت است.) / در گذشته اعتقاد داشتند مروارید همان قطره باران است که به دریا می‌افتد و صدف آن را پرورش می‌دهد.»
 ● تلمیح: اشاره به اعتقاد قدما / مجاز: خاک «مماز از» زمین

در بر من، ره چو به پایان برد

از خجلی سر به گریبان برد

«اگر آن قطره با من همراه شود، از شرم و خجالت سرش را پایین می‌اندازد. (مفهوم: فخر فروشی / کوچک شمردن دیگران)»
 ● کنایه: راه به پایان بردن «کنایه از» همراهی - سر به گریبان بردن «کنایه از» خجالت / جناس ناقص: سر و بر - در و سر

ابر ز من، حامل سرمایه شد

باغ ز من صاحب پیرایه شد

«ابر سرمایه‌اش را که باران است، از من گرفته است و باغ هم زینت و زیبایی‌اش را از من گرفته است. (مفهوم: خودستایی و غرور)»
 ● استعاره: سرمایه «استعاره از» باران / پیرایه «استعاره از» گل‌ها و گیاهان / تشخیص: سرمایه دار شدن ابر و صاحب پیرایه شدن باغ

گل به همه رنگ و برازندگی

می‌کند از پرتو من زندگی

«گل با تمام خوش‌رنگی و شایستگی زندگی خود را از من دارد. (مفهوم: خودستایی و غرور، فخر فروشی)»
 ● استعاره (تشخیص): نسبت دادن زندگی به گل / واج‌آرایی: تکرار واج «گ»

در بن این پرده نیلوفری

کیست کند با چو منی همسری؟

«کسی زیر این آسمان آبی نمی‌تواند با من برابری کند. (مفهوم: تکبر و خودپسندی)»
 ● پرسش انکاری: کیست؟ کسی نیست. (هدف از این پرسش انکار کردن وجود حریف است.) / استعاره: پرده نیلوفری «استعاره از» آسمان

زین نَمَط آن مست‌شده از غرور

رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور...

«آن چشمه که از غرور سرخوش و مست شده بود، همان‌طور رفت تا از محل شروع حرکت خود کمی دور شد...»
 ● کنایه: مست شده «کنایه از» خوشحال و سرخوش

دید یکی بحر خروشنده‌ای

سهمگنی، نادره جوشنده‌ای

«دریای خروشان و ترسناکی را دید که در جوشش و موج بی‌مانند بود. (مفهوم: غرور و غفلت / عظمت دریا)»
 ● واج‌آرایی: تکرار واج «ن» و مصوت (ـِ)

نعره برآورده، فلک کرده کر دیده سیه کرده، شده زهره در

دریا فریاد می‌کشید طوری که با فریادش گوش آسمان را کر کرده بود و از خشم چشمانش سیاه شده بود و همه را از ترس زهره ترک می‌کرد. (مفهوم: توصیف شکوه و ترسناکی دریا)

● کنایه: کر کردن فلک = کنایه از صدای بسیار زیاد - سیاه کردن دیده = کنایه از خشمگین بودن - زهره در بودن = کنایه از ترسناک بودن

راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل، یله

دریا درست مانند زلزله‌ای بود که تنش را بر روی ساحل رها کرده بود. (مفهوم: توصیف موج‌های سنگین دریا که بر ساحل می‌خورند.)

● تشبیه: دریا = مانند زلزله / اضافه استعاری و تشخیص: تنش (تن دریا) / تکرار: تن

چشمه کوچک چو به آنجا رسید وان همه هنگامه دریا بیدید

وقتی که چشمه کوچک به آنجا رسید و شور و غوغای دریا را دید... (مفهوم: حیرت و شگفت‌زدگی)

● استعاره (تشخیص): نسبت دادن «دیدن» به چشمه

خواست کزان ورطه، قدم درکشد خویشتن از حادثه برتر کشد

... خواست که از آن مهلکه دوری کند و خود را از خطر نجات دهد.

● کنایه: قدم در کشیدن = کنایه از دوری کردن - برتر کشیدن = کنایه از نجات دادن

لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین سخنی، گوش ماند

اما با دیدن دریا چنان شگفت‌زده و ساکت ماند که با آن همه زبان‌آوری و خوش‌سخنی، مشغول گوش دادن به صدای دریا شد. (مفهوم: حیرت و شگفت‌زدگی)

● حس آمیزی: شیرین بودن سخن / مجاز: گوش = میاز از شنیدن

دانش‌های زبانی و ادبی

دانش‌های زبانی

1. تعیین اجزای اصلی جمله ساده: برای تعیین اجزای اصلی جمله باید گذرا یا ناگذر بودن فعل را تشخیص داد. فعل گذرا برای اجرا کردن به مفعول، مسند یا متمم فعل نیاز دارد و فعل ناگذر تنها به نهاد نیاز دارد.

مثال: برای اجرای فعل «آمدن» تنها، نهاد کافی است ولی برای اجرای فعل «دیدن» علاوه بر نهاد جزء دیگری (مفعول) نیز لازم است.

اجزای اصلی جمله: نهاد، مفعول، متمم فعل، مسند، فعل

اجزای فرعی جمله: متمم قیدی، قید، وابسته‌های اسم (مضاف‌الیه، صفت، متمم اسم)، نقش‌های تبعی (معطوف، بدل، تکرار)

مفعول: گروه اسمی که پس از آن نقش‌نمای «را» باشد یا بتوان این نقش‌نما را بدان افزود.

مثال: ۱- من کتابم را برداشتم. ۲- دوستم از فروشگاه کتاب خریده بود. (کتاب را)

دانش‌های ادبی

۱. نماد (symbol): هر علامت، اشاره، شکل و واژه‌ای که نماینده کیفیتی در ذهن باشد.

مثال: سنگ: نماد نرمی ناپذیری / لاله: نماد شهید / نی: نماد غریب دور از وطن و اصل خویش / کوه: نماد مقاومت

۲. کنایه (معنی معنی): پوشیده سخن گفتن درباره چیزی را کنایه می‌گویند. معنی اول کنایه هیچ‌گاه مورد نظر نیست و هدف از آوردن آن تنها معنی و مفهوم غیر مستقیم آن است.

مثال: همی از دهن بوی شیر آیدش. مفهوم بوی شیر آمدن، کودکی و بی‌تجربگی است نه شیرخوارگی.

۳. حس آمیزی: آمیختن دو یا چند حس در کلام را حس آمیزی می‌گویند.

مثال: کی شعر ترانگیزد خاطر که حزین باشد. آمیختن حس لامسه با شنوایی در نسبت دادن «تر» به «شعر».

📖 قلمرو زبانی 📖

۱- معادل معنایی هر یک از واژه‌های زیر را از متن درس بیابید.

میدان جنگ (معرکه) جرئت (زهرة) شیوه (نمط) کمیاب (نادره)

۲- معنای واژه‌های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه کنید.

در بن این پـرده نیـلوفـری کیست کند با چو منی همسری؟ معادل «برابری»
راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل یله معادل «عیناً، درست»

۳- بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید و نام اجزای آن را بنویسید.

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله زن، چهره نما، تیزپا
یک چشمه (نهاد) / غلغله زن، چهره نما، تیزپا (قید) از سنگی (متمم) جدا (مسند) / شد (فعل)

۴- در بیت پانزدهم، کدام گروه اسمی، در جایگاه مفعول قرار دارد؟ آن همه هنگامه دریا

📖 قلمرو ادبی 📖

۱- هر یک از بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

«چون بگشایم ز سر مو، شکن ماه بیند رخ خود را به من»
استعاره: شکن مو ← استعاره از ← امواج آب / تشخیص: نگاه کردن ماه به رخ خود / اضافه استعاری: رخ ماه (خود)
«گه به دهان برزده کف چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف»
تشبیه: چشمه ← مانند ← صدف و تیر / تشخیص: نسبت دادن دهان به صدف و چشمه / جناس: صدف و هدف

۲- با توجه به شعر نیما «چشمه» نماد چه کسانی است؟

نماد انسان‌های متکبر و خودخواه

۳- مفهوم کنایه مشخص شده را بنویسید.

«در بر من ره چو به پایان برد از خجلی سر به گریبان برد»
سر به گریبان بردن: خجالت کشیدن

۴- آمیختن دو یا چند حس، در کلام را «حس آمیزی» می‌گویند؛ مانند: «از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر»؛ به جای «شنیدن سخن»، «دیدن سخن» آمده است.

نمونه‌ای از کاربرد این آرایه ادبی را در سروده نیما بیابید.

«لیک چنان خیره و خاموش ماند / کز همه شیرین سخنی گوش ماند»؛ شیرین سخنی (سخن، قابل شنیدن است ولی شیرینی، قابل چشیدن است).

📖 قلمرو فکری 📖

۱- پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوه تفکر «چشمه» ایجاد شد؟

حیرت زده شد و به عظمت دریا و ناچیز بودن خود پی برد.

۲- معنای بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

«نعره برآورده، فلک کرده کر دیده سیه کرده، شده زهره‌در»

دریا فریاد می‌کشید طوری که با فریادش گوش آسمان را کر کرده بود و از خشم، چشمانش سیاه شده بود و همه را از ترس زهره‌ترک می‌کرد.

۳- سرودهٔ زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید.

یکی قطره باران ز ابری چکید	خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم؟	گر او هست حقاً که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید	صدف در کنارش به جان پرورید
بلندی از آن یافت کو پست شد	در نیستی کوفت تا هست شد

سعدی در این قطعه داستان قطرهٔ آبی را نقل کرده که وقتی به دریا می‌افتد، احساس کوچکی می‌کند. ولی همین فروتنی موجب می‌شود که صدفی او را در آغوش خود بپرورد و به مروارید ارزشمندی تبدیل کند. در شعر نیما چشمه به جای قطرهٔ باران است که از سنگی جدا شده و مسیرش را با تکبر و فخر فروشی طی می‌کند ولی وقتی به دریا می‌رسد، شگفت‌زده شده، سکوت می‌کند و به صدای دریا گوش می‌دهد. در شعر سعدی نتیجهٔ فروتنی، ارزشمندی قطرهٔ باران است ولی در شعر نیما تنها شگفت‌زدگی چشمه بیان شده است.

۴- دوست دارید جای کدام یک از شخصیت‌های شعر نیما (چشمه، دریا) باشید؟ برای انتخاب خود دلیل بیاورید.
دریا، چون باشکوه و باعظمت است.

گنج حکمت: خلاصهٔ دانش‌ها

- کتاب - تا راست، تمام نشده، دروغ نگویم. (مفهوم: دعوت به راست‌گویی)
- تا مال حلال تمام نشده، حرام نخورم. (مفهوم: دوری از حرام)
- تا از عیب و گناه خود، پاک نگردم، عیب مردم نگویم. (مفهوم: دوری از عیب و گناه / نکوهش عیب‌جویی)
- تا روزی خدا تمام نشده، به در خانهٔ دیگری نروم. (مفهوم: بی‌نیازی از خلق / تکیه به رزاق بودن خدا)
- تا قدم به بهشت نگذاشته‌ام، از هوای نفس و شیطان غافل نباشم. (مفهوم: دوری از هوای نفس تا پایان عمر)
- کنایه: قدم گذاشتن = کنایه از وارد شدن

کتاب دانشمند گفت: حقاً که تمام علم را دریافته‌ای، هر کس این پنج خصلت را داشته باشد، از آب حقیقت علم و حکمت، سیراب شده است.
• تشبیه (اضافهٔ تشبیهی): آب حقیقت، حقیقت = مانند آب

داستان‌های صاحب‌دلان، به کوشش محمدی اشتهاردی

سؤالات امتحانی درس

بازگردانی

ابیات زیر را به نثر روان برگردانید.

- ۱- به نام کردگار هفت افلاک
 - ۲- زهی گویا ز تو، کام و زبانم
 - ۳- گل از شوق تو خندان در بهار است
 - ۴- گه به دهان، بر زده کف چون صدف
 - ۵- چون بگشایم ز سر مو، شکن
 - ۶- قطرهٔ باران که در افتد به خاک
 - ۷- ابر ز من، حامل سرمایه شد
 - ۸- نعره برآورده، فلک کرده کر
 - ۹- راست به مانند یکی زلزله
- که پیدا کرد آدم از کفی خاک
تویی هم آشکارا، هم نهانم
از آتش رنگ‌های بی‌شمار است
گاه چو تیری که رود بر هدف
ماه ببیند رخ خود را به من
زو بدمد بس گهر تابناک
باغ ز من صاحب پیرایه شد
دیده سیه کرده، شده زهره‌در
داده تنش بر تن ساحل، یله

واژه‌شناسی

معنی واژگان مشخص شده را بنویسید.

- ۱۰- الهی، فضل خود را یار ما کن
۱۲- زهی گویا ز تو، کام و زبانم
۱۴- غلغله زن، چهره نما، تیزیا
۱۶- باغ ز من صاحب پیرایه شد
۱۸- سهمگنی، نادره جوشنده‌ای
۲۰- وان همه هنگامه دریا بدید
- ۱۱- تویی خلاق هر دانا و نادان
۱۳- فروغ رویت اندازی سوی خاک
۱۵- گفت: درین معرکه، یکتا منم
۱۷- زین نمط آن مست شده از غرور
۱۹- داده تنش بر تن ساحل، یله
۲۱- خواست کران ورطه، قدم درکشد

۲۲- برای هر یک از واژه‌های زیر یک هم خانواده بنویسید.

آ) فروغ: (ب) فراغت: (پ) فضل: (ت) سازش:

۲۳- در متن زیر چند غلط املائی هست؛ درست آنها را بنویسید.

تا کنون به آیات کردگار هفت افلاک، یزدان خلاق، رزاقی که فضلش را روزی ما قرار داده است، اندیشیده‌اید؟ به آن چشمه قلغله زن و تیزیا بنگرید که چه زیباست! به صحرا و گلبن های حامل بوی زیبا نگاه کنید که چه جالب است! هنگامه های دریاها را در ذهن خود مجسم کنید و به این همه زیور و پیرایه های شگفت انگیز توجه کنید. به چه نتیجه ای می رسید؟ شاید یکی از نتایج، رهایی از ورته خودخواهی و رسیدن به ایمان واقعی باشد.

۲۴- روابط معنایی واژگان زیر را بنویسید.

آ) رزاق و خلاق: (ب) زهی و مرحبا: (پ) گل و خار: (ت) تیر و کمان:

تاریخ ادبیات

۲۵- جاهای خالی را با واژه های مناسب پر کنید.

- آ) شعر «به نام کردگار» از کتاب عطار انتخاب شده است.
ب) الهی نامه از آثار، شاعر و عارف قرن هفتم است.
پ) الهی نامه در قالب است.
ت) شعر «چشمه و سنگ» در قالب و سروده است.
ث) «داستان های صاحب دلان» به کوشش تهیه شده است.

دانش های ادبی

۲۶- در هر یک از بیت های زیر آرایه ها را مشخص کنید.

- آ) زهی گویا ز تو، کام و زبانم
ب) گل از شوق تو خندان در بهار است
پ) گشت یکی چشمه ز سنگی جدا
ت) چون بدوم، سبزه در آغوش من
ث) ابر ز من، حامل سرمایه شد
ج) راست به مانند یکی زلزله
- تویی هم آشکارا، هم نهانم
از آتش رنگ های بی شمار است
غلغله زن، چهره نما، تیزیا
بوسه زند بر سر و بر دوش من
باغ ز من صاحب پیرایه شد
داده تنش بر تن ساحل، یله

درک مطلب

۲۷- با توجه به هر یک از بیت های زیر مفهوم واژه یا عبارت مشخص شده را بنویسید.

- آ) به نام کردگار هفت افلاک
ب) چو در وقت بهار آبی پدیدار
پ) گفت: درین معرکه، یکتا منم
ت) ابر ز من، حامل سرمایه شد
ث) در بُن این پرده نیلوفری
- که پیدا کرد آدم از کفی خاک
حقیقت، پرده برداری ز رخسار
تاج سر گلبن و صحرا، منم
باغ ز من صاحب پیرایه شد
کیست کند با چو منی همسری؟

۲۸- با توجه به بیت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

چشمه کوچک چو به آنجا رسید / وان همه هنگامه دریا بدید
خواست کزان ورطه، قدم درکشد / خویشتن از حادثه برتر کشد
لیک چنان خیره و خاموش ماند / کز همه شیرین‌سخنی گوش ماند
آ) کدام بیت آرایه حس آمیزی دارد؟ آن را مشخص کنید. / ب) قدم درکشیدن چه مفهومی دارد؟
پ) مفهوم دو بیت اول چیست؟ / ت) مفهوم بیت سوم چیست؟

۲۹- مفهوم هر یک از جملات زیر را بنویسید.

آ) تا روزی خدا تمام نشده، به در خانه دیگری نروم.
ب) تا قدم به بهشت نگذاشته‌ام، از هوای نفس و شیطان غافل نباشم.

دانش‌های زبانی

۳۰- نام اجزای اصلی هر یک از جملات زیر را بنویسید.

آ) کردگار هفت افلاک، انسان را از خاک آفرید.
پ) تویی خلاقِ هر دانا و نادان
ث) گشت یکی چشمه زسنگی جدا
ج) ابرزمن، حامل سرمایه شد

ب) پروردگار فضل خود را یار ما کرد.
ت) گل از شوق تو خندان در بهار است
ج) درین معرکه، یکتا منم

۳۱- در هر یک از بیت‌های زیر، گروه‌های اسمی و هسته هر یک را مشخص کنید.

آ) چشمه کوچک چو به آنجا رسید / وان همه هنگامه دریا بدید
ب) قطره باران که در افتد به خاک / زو بدمد بس گهر تابناک

پاسخ سؤالات امتحانی

- ۱- با نام آفریننده هفت آسمان (جهان هستی) آغاز می‌کنم که حضرت آدم را از مٹی خاک آفرید.
- ۲- چه خوش است که زبان و دهانم از لطف تو گویا شده و تمام آشکار و نهان وجود من تو هستی.
- ۳- گل از شوق دیدار تو در فصل بهار خندان و شکوفا شده و به همین خاطر رنگ‌های بی‌شمار دارد.
- ۴- گاهی به خاطر سرعت مانند صدف دهانش کف‌آلود می‌شد و گاهی مانند تیری بود که به سرعت به سوی هدف می‌رود.
- ۵- وقتی چین و شکن موهایم را باز می‌کنم، ماه چهره خود را در من می‌بیند.
- ۶- قطره بارانی که بر زمین می‌افتد، از آن مروارید درخشانی به وجود می‌آید.
- ۷- ابر سرمایه‌اش را که باران است، از من گرفته است و باغ هم زینت و زیبایی‌اش را از من گرفته است.
- ۸- دریا فریاد می‌کشد طوری که با فریادش گوش آسمان را کر کرده بود و از خشم چشمانش سیاه شده بود و همه را از ترس زهره‌ترک می‌کرد.
- ۹- دریا درست مانند زلزله‌ای بود که تنش را بر روی ساحل رها کرده بود.
- ۱۰- فضل: بخشش
- ۱۱- خلاق: بسیار آفریننده
- ۱۲- زهی: شبه جمله تحسین به معنی آفرین، مرحبا، چه خوب، چه خوش
- ۱۳- فروغ: پرتو، نور
- ۱۴- غلغله‌زن: شور و غوغا کنان
- ۱۵- معرکه: میدان جنگ
- ۱۶- پیرایه: زینت و زیور
- ۱۷- نمط: روش، گونه و طریقه
- ۱۸- سهمگن: مخفف سهمگین: ترسناک
- ۱۹- یله: رها کرده شده، رها
- ۲۰- هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم
- ۲۱- ورطه: زمین پست، مهلکه، هلاکت
- ۲۲- (آ) فروغ: افروغ (ب) فراغت: فارغ
- پ) فضل: فاضل (ت) سازش: سازنده
- ۲۳- فظل: فضل / قلغله: غلغله / هامل: حامل / ورته: ورطه
- ۲۴- (آ) رزاق و خلاق: تناسب (ب) زهی و مرحبا: تضاد (ت) تیر و کمان: تناسب

۲۵- (آ) الهی نامه

(ب) فریدالدین عطار نیشابوری

(پ) مثنوی

(ت) مثنوی / نیما یوشیج (علی اسفندیاری)

(ث) محمّدی اشتهاردی

۲۶- (آ) تناسب: کام و زبان / تضاد: آشکارا و نهان / مجاز: کام - مجاز از - دهان

(ب) تشخیص: خندان بودن گل / کنایه: خندان بودن گل - کنایه از - شکوفایی

(پ) کنایه: چهره نما - کنایه از - خودنمایی کننده - تیز پا - کنایه از - شتابان / تشخیص: چهره‌نمایی و تیز پای چشمه

(ت) کنایه: بوسه زدن - کنایه از - عزیز و دوست‌داشتنی شمردن / اضافه

استعاره و تشخیص: آغوش من / تشخیص: بوسه زدن سبزه

(ث) استعاره: سرمایه - استعاره از - باران - پیرایه - استعاره از - گل‌ها

و گیاهان / تشخیص: سرمایه‌دار شدن ابر و صاحب پیرایه شدن باغ /

موازنه: هم‌وزنی یک به یک واژه‌های دو مصراع

(ج) تشبیه: دریا - مانند - زلزله / اضافه استعاره و تشخیص: تن ساحل،

تن دریا

۲۷- (آ) پیدا کرد: آفرید.

(ب) پرده برداری: نشان دهی.

(پ) صحرا: دشت سرسبز

(ت) سرمایه: باران / پیرایه: گل‌ها و گیاهان

(ث) پرده نیلوفری: آسمان لاجوردی

۲۸- (آ) بیت سوم (شیرین سخنی) (ب) دوری کردن و دور شدن

(پ) دوری از خطر (ت) حیرت و شگفت‌زدگی

۲۹- (آ) بی‌نیازی از خلق / تکیه به رزاق بودن خدا

(ب) دوری از هوای نفس تا آخر عمر

۳۰- (آ) کردگار هفت افلاک (نهاد) انسان را (مفعول) آفرید. (فعل)

سه جزئی گذرا به مفعول

(ب) پروردگار (نهاد) فضل خود را (مفعول) یار ما (مسند) کرد. (فعل)

چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند

(پ) تو (نهاد) خلاق هر دانا و نادان (مسند) بی (هستی) (فعل)

سه جزئی گذرا به مسند

(ت) گل (نهاد) خندان (مسند) است (فعل) سه جزئی گذرا به مسند

(ث) یکی چشمه (نهاد) جدا (مسند) گشت (فعل) سه جزئی گذرا

به مسند

(ج) یکتا (مسند) من (نهاد) م (هستم) (فعل)

سه جزئی گذرا به مسند

(چ) ابر (نهاد) حامل سرمایه (مسند) شد (فعل) سه جزئی گذرا به مسند

۳۱- (آ) گروه اول: چشمه کوچک / گروه دوم: آن جا / گروه سوم: آن همه

هنگامه دریا

هسته

(ب) گروه اول: قطره باران / گروه دوم: خاک / گروه سوم: او

هسته

گروه چهارم: گهر تابناک

هسته

تست

کدام گزینه معنی صحیح بیت زیر است؟

«گشت یکی چشمه ز سنگی جدا / غلغله زن، چهره نما، تیز پا»

۱) متأسفانه زوج «پشمه و سنگ!» پس از چند سال زندگی مشترک تصمیم به جدایی گرفتند؛ آن هم با بار و پنجاه و عجله!

۲) پشمه که در کنکور دانشگاه قبول نشده بود، تصمیم گرفت از خانواده‌اش جدا شود و به عنوان پیک موتوری شرکت «تیزپا!»

مشغول به کار شود!

۳) پشمه برای گشت زدن در مرکز خرید نزدیک منزلشان از خانه خارج شد، ولی مرکز خرید اینقدر شلوغ و غلغله بود که پشمه بی‌خیال

شد و رفت آرایشگاه «پهره زن» تا موهایش را کوتاه کند!

۴) پشمه با بی‌احساسی، از میان سنگ‌ها پوشید و عجله داشت خودش را به دریا برساند تا آرم‌ها فرصت پیدا نکنند او را آلوده کنند!